

فرهنگِ پیشه‌آورانِ نمایی‌هایی برای تدوین آن

محمد جعفر محجوب، استاد دانشگاه

آن و شناختن لغت‌هایی که در طی قرون و اعصار در ادب فارسی به کار رفته رنج برده باشد. لیکن زبان فارسی مال همه فارسی‌زبانان است و در عین حال پدیده‌ای است زنده و جان‌دار که چون رودخانه‌ای خروشان در بستر زمان جریان دارد. زبان زنده - درست مثل انسان زنده - خاصیت جذب و دفع دارد. آنچه منظور نظر و مورد نیاز اوست جذب می‌کند و آنچه را که دیگر بدان احتیاجی ندارد، از خود می‌راند. در وضع فعلی ما هر روز شاهد وضع لغات و ترکیبات و اصطلاحاتی تازه در علوم و فنون مختلف هستیم و نیز می‌بینیم که برای واژه‌های کهن مفهوم‌ها و معنی‌های نو پدید می‌آید، برای آن که بتواند احتیاج اهل زبان را رفع کند و نیز شاهد متروک شدن و از یاد رفتن بسیاری از لغت‌ها و اصطلاحات هستیم.

وقتی سخن از زبان به مفهوم عام و وسیع کلمه به میان می‌آید، بی‌درنگ شنونده متوجه پهناوری و وسعت دامنه و شاخه‌ها و شقوق فراوان آن می‌شود و بدیهی است که زبان هر قدر سال خورده‌تر و پُرسابقه‌تر باشد ریشه‌آن عمیق‌تر و شاخه‌های آن انبوه‌تر و بیش‌تر است. برای این که مستقیم وارد موضوع مورد بحث شویم، همین زبان فارسی دری را که امروز مردم ایران بدان تکلم می‌کنند در نظر می‌گیریم. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که زبان فارسی را به طور کامل و تام و تمام می‌داند و هیچ دقیقه‌ای از آن نیست که گروهی از متکلمان بدین زبان آن را به کار داشته باشند و بر او پوشیده نباشد؟ گمان می‌رود که چنین ادعایی جز گزافه‌گویی نیست. راست است که ممکن است کسی سال‌ها در آموختن این زبان و دستور

بدیهی است که این گسترش زبان، با بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ و آشناسدن اهل زبان به دانش‌های گوناگون نسبت مستقیم دارد. وقتی که ما در ایران مدرسه طب نداشتیم، اصطلاح‌های گوناگون پزشکی نیز مورد نیاز نبود. وقتی هم که دارالفنون را تأسیس کردیم و معلمان اروپایی در کلاس‌های آن به زبان خود به تدریس پزشکی پرداختند، باز دانش‌جو اصطلاحات آن علم را در همان زبان که درس می‌خواند فرا می‌گرفت. اما در روزگاری که دانشکده‌های متعدد پزشکی در شهرها تأسیس شده و هر سال هزاران پزشک فارغ‌التحصیل بیرون می‌دهد، احساس احتیاج به اسم فارسی عضلات و اعصاب و استخوان‌ها و بیماری‌ها و درمان آن‌ها روز-افزون است و دیگر نمی‌توان هزاران دانش‌جو را واداشت که نام آن‌ها را به زبانی بیگانه فراگیرند و در زبان خود نامی برای آن نداشته باشند.

تا روزی که دولت به تن درستی مردم عنایتی نمی‌کرد و وظیفه‌ای در این باب برای خود نمی‌شناخت، این فن نامی نیز نداشت. بعد کم‌کم صد سال پیش، علاوه بر اصطلاح طبیب، ترکیباتی نظیر حفظ الصحه و حافظ الصحه ساخته شد و چون کار حفظ بهداشت روی در ترقی نهاد، لغت‌هایی مانند بهداشت و بهداری و بهدار و بهیار نیز پدید آمد و همین گسترش موجب شد که خضرة الورق (کلروفیل) و عروق شعریه و شریان و ورید به سبزینه و موی رگ و سرخ رگ و سیاه رگ بدل شود. اهل زبان می‌خواستند این چیزها را بدانند و بشناسند. زبان نیز ناگزیر خود را با احتیاجات متکلمان بدان تطبیق کرد و این توسعه و تکامل امروز به حد اعلای خود رسیده است و تا مدتی دراز

ادامه خواهد داشت.

اگر بخواهیم شاخه‌ها و شقوق مختلف زبان را بشمریم و در این راه به استقصا قائل شویم سخن دراز می‌شود. اما به اجمال می‌توان گفت علاوه بر زبان گفت و شنود و محاوره عادی و جاری روزانه، وادب آن، هر يك از قشرهای اجتماعی، هر صنف و هر دسته، و اهل هر رشته از دانش و هنر، لغت‌هایی خاص خود دارند که بعضی از آن‌ها به گوش اهل زبان رسیده و کم و بیش وارد زبان عمومی شده است و قسمتی دیگر هست که آگاهی بر آن جز با ورود در آن قشر اجتماعی، یا آن رشته و آن حرفه ممکن نیست. مثلاً در بنایی، همه کس اسم تیشه و مال و کاه گل و آجر را شنیده است. اما بسیارند کسانی که اصطلاحاتی نظیر شمشه ملاط و کلوك و چار که را نشنیده باشند و بر همین قیاس است سایر فنون و علوم و پیشه‌ها و رشته‌ها.

آنچه از قدیم دانشوران و اهل مدرسه بدان توجه داشته و بر روی آن کار کرده‌اند، یکی قلمرو پهناور ادب است که آثار آن در مدرسه‌های عالی تدریس می‌شود و گروهی در آن به تحقیق و جستجو و تعلیم و تعلم اشتغال دارند و از قدیم نیز چنین بوده است. قسمتی دیگر اصطلاحات علمی است. هر علم، برای آن که بتواند وارد زبانی شود به اصطلاحات خاص خویش نیاز دارد و ما دانش‌هایی را که از قدیم داشته‌ایم، اصطلاحات آن را نیز داریم و آنچه را که امروز از دنیای خارج می‌گیریم ناگزیر یا باید اصطلاحی برای آن بسازیم، یا از آنچه زبان در دسترس مانده است، لغت و ترکیبی را که مناسب و تاحدی وافی به مقصود است برگزینیم و در معنی تازه به کار داریم.

اما قسمتی بسیار وسیع و پهن‌آور از زبان وجود دارد که در قرن‌های گذشته هرگز ثبت دفتر نشده است و نه تنها کسی به فکر جمع آوری آن نیفتاده، بلکه عنایت بدان رادون‌شان خویش می‌دانسته‌اند. ادب‌عوام، داستان‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، متلک‌ها، دشنام‌ها، و دیگر مباحث این رشته از مقولاتی است که به تازگی مردم به اهمیت و اعتبار آن پی برده و تحقیق در آن را از نظر علمی واجب شناخته و آن را برای شناخت زندگی مردم، ساخت جامعه و پست و بلند آن، و نیز برای مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی مفید و معتبر دیده‌اند.

باین حال يك قسمت دیگر، از زبان هست که تاکنون جز به ندرت و در موارد بسیار معدود، هیچ کس به گردآوری و تدوین آن روی نیاورده است و حال آن که وسعت دامنه آن کم‌تر از وسعت دامنه هیچ يك از سایر شقوق و شعبه‌های زبان نیست و چنان که خواهیم دید آگاهی بر آن، برای شناسایی ساختمان اصیل زبان و پی بردن به روح آن بسیار حائز اهمیت است. پیش‌تر عرض کردم که صاحبان هر حرفه و فنی، ناگزیر اصطلاحاتی خاص خود دارند که مشهورترین آن اصطلاحات وارد زبان عمومی شده است، لیکن بسیاری از آن‌ها هست که جز اهل فن کسی آن‌ها را نمی‌داند و به گوش هیچ يك از اهل زبان، جز کسانی که در آن کار واردند نرسیده است. در میان این حرفه‌های گوناگون بعضی وسعت دامنه بیش‌تر دارند، و اهل آن صنعت با ادوات و افزار و لوازم متعدد کار می‌کنند و برخی ساده‌تراند. لیکن در همان مشاغل و حرفه‌های بسیار ساده نیز آن قدر اصطلاح و ترکیب

وجود دارد که آدمی تا به کنه آن وارد نشود نمی‌تواند تصور کند که اهل این حرفه این همه واژه و اصطلاح خاص خود داشته باشند. برای روشن شدن موضوع مثالی بز نیم: همه ما اگر به نانوائی سنگکی نرفته و نان نخریده باشیم، باری دستگاه آن را از دور دیده‌ایم و می‌دانیم که کاری نسبتاً ساده است زیرا اولاً يك نوع محصول بیش‌تر ندارد و آن نوعی خاص از نان است. ثانیاً ماده اولیه آن جز آرد و آب و نمک نیست که باز تنوع و پیچیدگی زیاد ندارد. ثالثاً آلات و ادوات آن نیز از طشتک خمیرگیری و سه تنار و يك پارو و تنور و دوسه سیخ و دوشاخه و سنگ کوب و مانند آن تجاوز نمی‌کند. اما اگر در همین کار ساده‌اندکی دقت کنیم می‌بینیم که بیش از صد و پنجاه اصطلاح و ترکیب در آن وجود دارد که ما به یقین بیش از پنجاه تایی آن را هرگز نشنیده‌ایم! مثلاً هر يك از تنارها اسمی خاص خود دارند. هر يك از جاهایی که شاطر نان را در تنور می‌خواباند نام خاص دارد، و هر يك از پنجه‌هایی که پزنده برای گستردن خمیر بر روی پارو و در آوردن آن به شکل نان می‌زند، برای خود نامی دارد و برای مثال فقط یکی دو تا از آن‌ها را یاد می‌کنم: وقتی آردی تازه وارد دکان می‌شود، خمیرگیر مشتکی از آن را بدون زدن مایه و ترش و نمک، در کاسه‌ای سفالین خمیر می‌کند و آن را به پزنده می‌دهد. شاطر نیز آن را بر روی پارو به صورت نانی کوچک درمی‌آورد و به تنور می‌برد و پس از پخته شدن این خمیر فطیر و بی‌نمک، میزان ترش و نمک آن را تعیین می‌کند و به خمیرگیر (که خلیفه نامیده می‌شود) دستور می‌دهد که به فلان مقدار آرد چه قدر ترش و نمک بیفزاید تا نان

به بهترین صورتی پخته شود. آن خمیر بی ترش و نمک را چاشنی و آن کاسه سفالین را که چاشنی در آن ساخته می شود، کاسه چاشنی می نامند. دو تغاری که خمیر معمولا در آن ریخته می شود مادر تغار و تغار سوم که اندکی کوچک تر است و اغلب خمیر مایه را در آن می ریزند کوره نام دارد؛ و بدیهی است که وقتی کاری ساده و یک نواخت مانند ناوایی بیش از یکصد و پنجاه اصطلاح بکرونا شنیده داشته باشد، حال کارهایی مانند نجاری و خاتم سازی و نقره کاری و قالی بافی و کاشی پزی و نظایر آن معلوم است. در هر یک از این گونه مشاغل شاید هزار یا بیش از هزار لغت، اعم از افزارها و فرآورده ها و نقش ها و مانند آن وجود دارد. شما کارگری را می بینید که قلم به دست گرفته و روزهای متوالی مشغول قلم زدن يك گلدان یا سینی نقره است و باید ده هزار بار چکش خود را به قلم آشنا کند تا هزاران نقش بدیع و گوناگون بر روی گلدان و سینی شکل بگیرد. اگر نگوییم که هر يك از این گردش های کوچک قلم فولادین وی نامی خاص دارد، بی شك می توانیم گفت که هر يك از آن نقش های گوناگون و هر يك از کوچک ترین اجزاء آن نامی خاص دارد، و چگونه نداشته باشد؟ زیرا اگر نداشت، استاد کار فرما چگونه می توانست آنچه را که در ذهن دارد و طالب آن است به کارگر حالی کند و از او بخواهد که فلان نقش معین و مشخص را با فلان شرایط و فلان اجزاء بر کاری که در دست دارد بنسکارد. در کارگاه نجاری نزدیک صد قلم افزارهای گوناگون از رنده ها و سوهان ها و اسکنه ها و اهره های مختلف وجود داشت. هر يك از این افزارها را نامی بود و با این همه افزار انواع و اقسام کارهای

چوبی با ساخت و نقش و ترکیب های گوناگون پدید می آمد. کارگر نجار باید تمام آن ها را بشناسد و نامشان را بداند و درست همان را بسازد که استاد بدو دستور داده است. اما ارزش و اهمیت فوق العاده این گونه واژه ها و ترکیبات از این روی است که هیچ يك از آن ها به وسیله درس خواندگان و دانشگاه دیدگان و ادیبان وضع نشده است و تنها عامل قبول شدن و رواج آن، انطباق کامل این گونه اصطلاحات با روح زبان است و بس؛ و گاهی چنان دقت و صراحت و وضوحی در آن ها دیده می شود که به راستی شگفت انگیز است. در اصطلاح نجاری، خط کشیدن بر روی چوب های گوناگون برای بریدن یا زبانه کردن آن ها را «وا گرفتن» می نامند و آن دقیق ترین مرحله کار درودگری است چه شاگرد اهره را بر روی خطی که استاد کشیده می گذارد و چوب را می برد؛ و اگر استاد در کشیدن آن خط تمام اطراف و جوانب کار را در نظر نگرفته باشد، آن چوب کوتاه یا دراز و به هر حال ناقص می شود و به کار نمی آید. نکته جالب توجه این است که هرگز هیچ استاد نجاری فعل امر «وا گرفتن» را بابای تأکید به کار نمی برد و هرگز کارگری به کارگر دیگر نمی گوید: این قیدها و آلت ها را وا بگیر؛ و چون بای تأکید به کارشان نمی آید آن را حذف می کنند و می گویند: بیا این کار را واگیر؛ و این قانونی است که هرگز نمی توانید استثنایی برای آن بیابید!

چند سال پیش روزی سماور نفتی خود را که مخزن نفت و تنوره آن سوراخ شده بود و اولی نفت و دومی آب پس می داد نزد سماور ساز برای تعمیر بردم و ماجرا را بدو گفتم و

مرمت آن را خواستار شدم و برای این کار ناگزیر سه چهار جمله ساختم . اما وقتی برای بردن سماور آمدم و بدو گفتم استاد آیا خاطر ما جمع باشد که این سماور آب و نفت پس نمی دهد ؟ در جواب گفت: بلی آقا ، خاطر تان جمع باشد ، سماورتان را آب بندی و نفت بندی کردیم و صحیح و سالم است ، و آنچه را که من با ساختن سه چهار جمله نتوانسته بودم به روشنی بیان کنم وی بادو ترکیب آب بندی و نفت بندی بیان کرد ، در حالی که يك کلمه دستور زبان فارسی نمی دانست و بنده شهادت نامه تحقیق در دستور زبان فارسی را در دوره دکتری گذرانیده بودم !

اصالت این گونه ترکیبها ، و انطباق آن با روح زبان و مقتضیات واقعی آن ، برای کسانی که در رشته زبان و ادب کار می کنند ، می تواند بسیار آموزنده باشد ، زیرا این گونه اصطلاحات مانند ضرب المثلها و متلک های رایج ، سکه قبول خورده و به تصویب قطعی اهل زبان رسیده و از تمام حشوها و زوائد پیراسته شده است .

اما خطری که این گنجینه سرشار را تهدید می کند ، تحولی است که در وضع اجتماعی و اقتصادی ما روی داده است . روزگاری در این کشور گاری و درشکه وسیله حمل و نقل و تنها نیروی محرك آن ، نیروی حیوانی بود . در آن روزگار عده زیادی به کار درشکه و گاری سازی و ساختن زین و یراق اسب و استرو نعل بندی و مهتری و بیطاری و دلالی و خرید و فروش اسب و یا بواشغال داشتند . وقتی گاری و درشکه از جریان خارج شد و موتور جای اسب و استرو را اشغال کرد ، بدیهی است که آن مشاغل با تمام اصطلاحاتشان

فراموش می شوند . مال بند و دهنه و دست جلو و کروک از زبانها می افتد و سگ دست و شغال دست و یاتاقان و دنده به جای آن می نشیند . ما در جامعه ایرانی بسیاری از مشاغل داشته ایم که حتی نامشان نیز به ما نرسیده است . بعضی دیگر هستند که نامشان را می دانیم ، اما نمی دانیم شاغل آن چه می کرده است . در میان شاعران عصر صفوی به کسی برخوردیم که نامش زمانای حنا تراش بود و تا آن جا که بنده اطلاع دارد ، حنا را می ساینند و می کوبند و می فروشند و خمیر می کنند و به دست و پای و سر می بندند و این که حنا تراشی چگونه کاری بوده و شاغل آن چه وظیفه ای داشته بر بنده مجهول است .

عرض کردم که در کارگاه های نجاری نزدیک صد قلم افزارهای گوناگون وجود داشت . بنده در دوران کودکی این افزارها را از نزدیک دیده و نامشان را شنیده بودم . اما امروز درودگران جوان نام بیش از نیمی از آن افزارها را نشنیده و هیچ يك از آن ها را ندیده اند . یکی از متفرعات کار درودگری اره کشی بود . کارگران اره کش بسیار بودند و هر درودگر به تناسب تراکم کار خویش هفته ای ، ده روزی ، یا ماهی يك بار يك دست اره کش می آورد و آنان که دو تن بودند الوارهای وی را به دستور او می بریدند و فردا به کارگاه دیگر می رفتند . این کار امروز به کلی از میان رفته است .

کارگاه های چوب بری پهلوی چوب فروشیها مشغول کار است و نجار وقتی چوب را خرید ، همان جا آن ها را به هر طول و عرضی که خواست می برد و به کارگاه خود می برد . اما خود کار درودگری نیز از آن روز که بنده آن را دیده ام ، تا کنون از زمین

تا آسمان تغییر کرده است . امروز تمام کارها ، رندیدن ، زبانه کردن ، کوم کردن و خلاصه تمام کارهایی که پیش از این بادیست انجام می گرفت به عهده ماشین گذاشته شده است و مثلاً کار در ساز فقط آن است که در رادرد کان خود سر هم کند ، یا به اصطلاح خودشان هم بگوید و به محل کار ببرد و نصب یا به اصطلاح نجاری جاسازی کند و قفل و یراق آن را بگوید و بیاید . در کار نقره سازی نیز تا آن جا که بنده اطلاع دارد ، دیگر صفحات سیمین ، به ضرب چکش کارگران صاف و مسطح نمی شود ، بلکه شمش نقره در زیر نوردهای ماشین به هر طول و عرض و ضخامتی که بخواهند درمی آید . کسی چه می داند ؟ شاید پس فردا کار قلم زنی نیز ماشینی شد ، یا قلم زنان به علت صرف نداشتن کارشان آن را رها کردند و راننده تراکتور شدند . نتیجه آن است که پس از گذشتن اندک مدتی ، بهری عظیم از گنجینه لغات و اصطلاحات اصیل زبان فارسی به کام عدم فرو خواهد بلعید و هیچ عاملی نیز نمی تواند مانع این سر نوشت محتوم و ناگزیر شود . بنابراین ، با آن که امروز هم قسمتی از فرصت های گران بهای ما از دست رفته و نیمی از این میراث گران قدر به باد فساد داده شده است ، باز باید هر چه زودتر جنبید و آنچه را که باقی مانده است ثبت و ضبط کرد و مانع نابودی آن شد . این گونه ترکیبات و اصطلاحات بعدها نیز ، در عصر توسعه صنعت و تکامل آن به کار می آید و از آن ها نه تنها در زمینه ادب و جامعه شناسی ، بلکه در صنعت و امور فنی نیز سود بسیار می توان جست . برای این کار باید طرح نوشتن فرهنگ حرفه ها ریخته

شود و گروهی مشتاق و علاقه مند انجام دادن این مهم را بر عهده گیرند . مشکل اساسی در کار تدوین چنین فرهنگی آن است که می دانیم فرهنگ نویسان همواره از کار اسلاف خود سود می جویند و لا اقل در قرن های اخیر - هیچ فرهنگی نیست که از روی فرهنگ های دیگر یا با استفاده از آن ها نوشته نشده باشد . در این مورد استادی و توانایی فرهنگ نویس در آن است که از غلط فرهنگ های قبلی بپرهیزد ، یا معنی های تازه را بر لغات بیفزاید ، یا در طرز تنظیم آن تغییری دهد و مانند آن . لیکن کسانی که می خواهند فرهنگ پیشه ها را بنویسند ، هیچ منبع و مدرکی ، جز آنچه خود از زبان مردم می شنوند ، ندارند و میزان اطلاع و ارزش کار ایشان متناسب با وقتی است که صرف می کنند و وقتی که در آن به کار می برند و روشی که برای گرفتن بهترین نتیجه مورد استفاده قرار می دهند . بنا بر این برای نوشتن چنین فرهنگی تقریباً باید کار را از صفر شروع کرد و مراجعه به کتاب ها و فرهنگ ها را نادیده انگاشت (گویا این که در بعضی موارد مراجعه به فرهنگ نیز لازم و مفید است ، لیکن این لزوم و فایده در برابر وسعت دامنه کار چندان ناچیز است که به حساب نمی آید .) نخستین قدم در کار تدوین چنین فرهنگی آن است که باید تا بتوان صورتی هر چه کامل تر از مجموع مشاغل و حرفه هایی که در سراسر کشور وجود دارد به دست آورد . بعضی از مشاغل اختصاص به شهر ها و روستاهای معینی دارد ، یا دست کم در آن نقاط بیش تر رایج است . خاتم سازی شیراز ، نقره کاری اصفهان و تبریز و شیراز ، منبت کاری و گیوه کشی آباده ، کارهای چوبی رضائیه و

کردستان ، فرش بافی کاشان و کرمان و خراسان و تبریز و اصفهان (اگر چه قالی بافی تقریباً در همه جا هست) و مانند آنها باید با تفصیل و استقصای هر چه تمام تر فراهم آید . بد بختانه امروز در کشور ما شاید هیچ مرجعی نباشد که بتواند صورتی از مشاغل موجود در کشور را ارائه کند (شاید مرکز آمار ایران چنین کاری کرده باشد یا بخواهد بکند و در هر حال بنده از آن اطلاع ندارم) این کار در حقیقت به منزله تهیه فهرست و برنامه کار و طرح اصلی فرهنگ است ، چه تدوین کنندگان باید بدانند که در چند موضوع ، کجا و به چه کسانی رجوع کنند . در جنب این صورت ، باید فهرستی از مشاغلی که در گذشته وجود داشته و اینک اثری از آنها نیست ، یا بقایای آنها به ندرت در جاهای دور افتاده وجود دارد نیز تهیه شود . برای مثال می توان کارهایی از نوع صیقل گیری (جلا دادن وسایل آهنین از قبیل آیینة آهن و شمشیر و مانند آن) و ساختن سلاح های سرد از نوع تیر و کمان و نیزه و زوین و غیره را کاملاً از میان رفته دانست . کارهای دیگری از قبیل آهار و مهره کردن کاغذ ، کاغذ و مقواسازی دستی و فنونی از قبیل متن و حاشیه کردن کتاب های خطی و دو پوسته کردن کاغذ و افشان گیری و جدول کشی و طلا کاری کتاب و رنگ کردن کاغذ و مانند آنها از مشاغلی است که شاید بتوان در سراسر کشوریکی دو تن ریافت که از آن مختصر اطلاعی داشته باشند و بالاخره کارهایی که در شرف نابودی است و دستگاه آنها از شهرها برچیده شده است مانند نعل بندی و درشکه سازی و غیره است .

صورت برداری از این گونه کارهای از

میان رفته یا در حال اضمحلال دارای این فایده است که گاهی در میان آثار گذشتگان ممکن است به کتاب یا رساله یی بر بخوریم ، یا حتی عبارتی و اصطلاحی در کتابی بیابیم که در باب آنها اطلاعی به دست دهد (مثلاً رساله هایی درباره کاغذ سازی و ساختن مرکب های رنگارنگ و مانند آنها نوشته شده است که از نظر تاریخ هنر بسیار گران بهاست .) این گونه اطلاعات نیز هر چه بیش تر گردآوری شود به سرشاری و غنای فرهنگ خواهد افزود .

پس از تهیه صورت تمام مشاغل ، باید آنها را طبقه بندی کرد . این طبقه بندی از چند جهت ممکن است صورت گیرد : نخست از لحاظ شمول و توسعه صنعت . مثلاً قالی بافی تقریباً در تمام شهرها و نواحی ایران رواج دارد و ممکن است هر یک از شهرها و استانها آلات و افزارهایی خاص ، یا دست کم اصطلاحات و لغاتی متفاوت با ناحیه دیگر داشته باشند . یا فرضاً نقش های نقره کاری تبریز و اصفهان و شیراز به کلی با یکدیگر متفاوت است و بدیهی است که هر یک از آنها نامهایی خاص خود دارند . این گونه مشاغل باید از پیش تعیین شود تا در موقع گردآوری اصطلاحات و تدوین فرهنگ آنها به اختلافاتی که احیاناً ممکن است در بین آلات و ادوات و اصطلاحات گوناگون آنها وجود داشته باشد اشاره شود . نظری دیگر که در طبقه بندی باید مورد توجه قرار گیرد اهمیت شغل و وسعت دامنه و قدمت سابقه آن است . کارهایی از قبیل حجاری و درود گیری و قلم زنی و آهنگری و مانند آنها سابقه ای سخت قدیم دارند و بعضی از آنها مانند گیوه کشی مختص

کشور ما هستند و طرز کار گیوه سازان در کرمانشاهان و آباد و اصفهان باهم تفاوت بسیار دارد. این گونه حرفه ها را نمی توان بامشاعلی از نوع نانوائی و قصابی و کله پزی و آب بندی برابر نهاد ؛ و برای تهیه فرهنگ باید نخست آن ها را که اهمیت بیشتر دارد و فرهنگ لغاتشان کهن تر و غنی تر است در درجه اول قرارداد و به ترتیب الاهم فالاهم پیش رفت .

در بعضی مشاغل ، و در میان بعضی از طبقات و قشرهای اجتماعی زبانی خاص و قراردادی (لوتره ، لوترا) وجود دارد . مثلاً قصابان اصطلاحاتی خاص خود دارند . دنبه را گردکی و استخوان را خس و گوشت پروار را آجری می گویند . این گونه لوترها نیز باید تا حد امکان گردآوری شود و اگر قواعد دستوری خاصی نیز بر آن حاکم است مورد نظر قرار گیرد .

نکته بسیار مهم در گردآوری این اصطلاحات ، ورزیدگی و دقت نظر و باریک بینی گردآورندگان است . غالب کارگران - خاصه آنان که به کارهای محلی و نزدیک به انقراض مشغولند - سواد ندارند و حتی اگر بخواهند هم نمی توانند آنچه را که مصطلح ایشان است به تمامی باز گویند و این کار محقق است که نخست در باب آن حرفه به دقت مطالعه کند و اطراف و جوانب آن را در نظر بگیرد و بر طبق طرحی که از پیش با دقت کامل ریخته است ، آنچه را که می خواهد از اهل آن بیرون آورد ؛ و اگر در این کار اندکی خامی نشان دهد یا کوتاه بیاید ، بسیاری از آنچه را که مطلوب اوست از دست خواهد داد و بدان نخواهد رسید . مخصوصاً آن نظم و ترتیبی که فرهنگ نویس باید در

کار خود مراعات کند ، و هر کار را از سر تا بن و از نخستین گام تا حصول نتیجه در نظر گیرد ، در ذهن کارگران وجود ندارد و حتی گاه اتفاق می افتد که نمی توانند سؤال پژوهنده را به درستی درک کنند و جواب مناسب و مطابق واقع بدان بدهند . در این قبیل موارد باید با مراجعه به اشخاص مختلف و به کار داشتن حوصله و شکیبایی فراوان مطلوب خود را به نحوی که از نظر علمی بتوان بدان اعتماد کرد ، به دست آورد .

کار پژوهندگان ، مخصوصاً در پرسیدن و به دست آوردن عوارض و صفات و آنچه کم تر جنبه عینی دارد ، باید بسیار دقیق باشد . مثلاً ممکن است شما از کارگر نجاری نام یکایک افزارها یا مصنوعات وی و اجزای آن را بپرسید و جواب درست بگیرید . لیکن بعضی اصطلاحات هست که مطلقاً به ذهن وی نمی رسد تا آن را باز گو کند . فرضاً هر گاه قطعه چوبی از حال مستقیم خارج و منحنی شده باشد . روی فرورفته آن را کاس و روی برآمده اش را سینه گویند . علاوه بر این اصطلاح کاس و سینه با عطف این دو لغت به یکدیگر نیز وجود دارد ، و آن حالتی است که یک روی چوب قسمتی فرورفته و قسمتی برآمده باشد (که البته روی دیگر آن برعکس است) و اگر این برآمدگی ها و فرورفتگی ها کوتاه و کوچک ، اما تعدادشان زیاد باشد ، یا چوبی درست رندیده نشده و سطح آن صیقلی و هموار نباشد آن را کپ و لپ می نامند . لیکن بسیار مشکل بلکه تقریباً ممتنع است که کارگر درودگر در هنگام جواب دادن به سؤال های شما ، خود به صرافت طبع به یاد این گونه اصطلاحات بیفتد و آن ها را بگوید ، مگر آن که بر حسب تصادف به

چنین موردی بر بخورد و این کلمات بر زبانش جاری شود . در این قبیل موارد دقت نظر و باریک بینی جوینده در ارزش کار او تأثیری بسزا دارد و گاه ممکن است در نتیجه سهل انگاری و غفلت پژوهنده بیش از نیمی از آنچه در پی آن است فرو گذاشته شود و از دست یافتن بدان باز ماند .

نکته دیگر در تدوین چنین فرهنگی، وجود تصویرهاست . محقق باید به طور قطع نقاشی و عکاس همراه خود داشته باشد و از آلات و ادوات و مصنوعات و نقش ها و دستگاه ها عکس برداری و نقاشی کند زیرا صرف نوشتن مقدار و اسکنه و قاچی و رنده دستگاه و اوره چکی دردی را دو نمی کند و گرهی از کار نمی گشاید . بلکه علاوه بر آن که باید شکل و هیأت آن وسیله و افزار به دقت شرح داده شود، لازم است تصویری نیز همراه آن گردد . حتی گاهی ممکن است از یک افزار (مانند چکش و رنده و اسکنه) انواع متعددی گوناگون وجود داشته باشد . برای باز شناختن آنها از یکدیگر ، علاوه بر نام و شرح آن ، تصویر نیز از واجبات است و حتی در مورد افزارهای بسیار رایج و شناخته شده مانند اوره و رنده نجاری و چکش و تیشه نیز نمی توان از تصویر چشم پوشید زیرا ممکن بلکه محقق است که اوره و رنده درودگران فرنگ از نظر شکل و ساختمان با اوره و رنده کارگران ایران تفاوت داشته باشد و این تفاوت را به یاری تصویر می توان به آسانی نشان داد .

این گونه فرهنگ ها، در زبان های بزرگ و توسعه یافته جهان وجود دارد . لیکن برای آن که فرهنگ فارسی پیشه ها از هر جهت قابل استفاده باشد ، باید تا آن جا که ممکن

است اگر افزار یا محصول یا نقش و طرحی در کشورهای دیگر نظیری و نامی داشت ، آن نام را دست کم به یکی از زبان های اروپایی در برابر آن قید کنند . (در این صورت به دست آوردن معادل آن در سایر زبان ها کاملاً آسان و ممکن است) دقت در این امر نیز یکی از دشواری های تهیه چنین فرهنگی است و باید با احتیاط و پی جویی هر چه تمام تر به انجام رسد .

بديهی است که تهیه فرهنگ پیشه ها کار يك تن و دو تن، و حتی کار هیأتی که بخواهند روی علاقه شخصی و با سرمایه خصوصی خود به گردآوری آن پردازند نیست و برای حصول این مقصود باید دستگاهی با کارکنان ورزیده و آزموده و علاقه مند و بودجه و وسایل کافی تأسیس شود و کار را بر طبق برنامه و طرحی دقیق آغاز کند و به انجام رساند . با این حال ، جوانان ماهر گز نباید به انتظار تأسیس چنین دستگاهی بنشینند و دست روی دست بگذارند . تا این جا آنچه گفته شد شرح مشکلات تهیه چنین فرهنگی بود . لیکن خوش بختانه یکی از مزایای این کار آن است که هر کس می تواند به ذوق شخصی خویش درباره پیشه یا پیشه هایی که بدان ها علاقه مند است ، یا به جهاتی از قبیل وضع اجتماعی و خانوادگی یا کار اداری در جریان آن ها گذاشته شده است ، فرهنگ آن پیشه را

با توجه بدانچه مذکور افتاد تهیه کند و بی آن که در انتظار تهیه وسایل تدوین و طبع و انتشار چنین فرهنگی بنشیند، آنچه را که تهیه کرده است تکمیل کند و در یکی از مجله‌ها و مطبوعاتی که دوست دارد و خواستار این گونه تحقیقات هستند انتشار دهد و حتی کسانی که چنین همتی را در خود می‌بینند می‌توانند به یاری آن گونه مطبوعات و وسایل و لوازم و همکاری‌هایی که بدان نیاز دارند به دست آورند. ممکن است عکاس یا نقاش در اختیار گرد آورنده‌ای نباشد؛ اما اگر او همت به انجام دادن چنین کاری گماشت و مقدماتی را برای آن فراهم آورد، می‌تواند از مؤسسه‌ای که طالب انتشار آن است تقاضای کمک و همکاری کند و بی شک از آن برخوردار نیز خواهد شد.

علاوه بر این، به فرض که دستگاهی برای تدوین این فرهنگ تأسیس شود هرگز

از کمک‌های گران بهای کسانی که روی حس وطن پرستی و خدمت‌گزاری به فرهنگ و ادب ایران بدین گونه کارها روی می‌آورند بی‌نیاز نخواهد بود و بدون پشتیبانی چنین کسانی بی‌شک کاروی ناقص و ناساز خواهد ماند. کسانی که برای کار کردن و تحقیق و تجسس در فرهنگ عوام شوق و رغبتی در خود می‌بینند، خاصه آنان که به منبعی برای گرفتن گوشه‌ای از این کار بزرگ دست رس دارند، بهتر است تا فرصت فوت نشده آن را آغاز کنند و یقین داشته باشند که ارزش کار آنان از هیچ تحقیق علمی و ادبی و فرهنگی دیگری کم‌تر نیست و اگر آن را به کمال رسانند خوش بختانه وسایل طبع و انتشار آن نیز آماده است. همین گونه کارهای فردی و پراکنده می‌تواند طرح فرهنگ حرفه‌ها را بریزد و برای کسانی که در این کار اقدام می‌کنند مددکاری قوی و راه‌نمایی ارزنده باشد.

هنر ...

حکیمی پسران را پنجاهمی داد که : «جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را شاید وسیم‌وزر، بر محل خطر است. یادزد به یکبار ببرد، یا خواجه به تفاریق بخورد. اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. و اگر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد. که هنر در نفس خود دولت است؛ هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند. و بی هنر لقمه چینه و سختی بیند.»

«گلستان سعدی»